

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

ادامه بحث درباره پرسش چهارم پیرامون این مسئله بود که در مورد فرد سؤال شونده درباره عنوان مصداق کلی فقیه جامع الشرایط، تعدد شرط است و یا اینکه می‌توان به قول یک نفر از اهل خبره هم اکتفا کرد؟ لذا گفتیم به همین مناسبت باید به اختصار درباره حجیت قول اهل خبره واحد بحث کنیم؛ به عبارت دیگر باید درباره حجیت خبر ثقه واحد بحث شود.

حجیت خبر ثقه واحد سه بخش دارد.

بحث اول؛ حجیت خبر ثقه واحد در احکام شرعی و در بیان حکم شرعی است. البته محل این بحث عمدتاً در اصول بوده و از بحث ما خارج است؛ چون بحث ما درباره حجیت خبر ثقه واحد در احکام شرعی نیست. خود بحث حجیت خبر ثقه در احکام هم به اخبار عن حس و اخبار عن حدس تقسیم می‌شود منتها این بحث کلاً از بحث ما خارج است. «اخبار عن حس» همان چیزی است که مجتهدین و صاحب نظران می‌گویند؛ وقتی مجتهد حکمی را صادر می‌کند، از حکم شارع اخبار می‌دهد منتها اخبار او «اخبار عن حدس» است؛ یعنی بر مبنای نظر و بر مبنای اجتهاد خود خبر می‌دهد. راوی هم مخبر است منتها اخبار او «اخبار عن حس» است. البته بحثی که ما می‌کنیم که اخبار ثقه از موضوعات است، درباره روات مع الواسطه هم مطرح می‌شود؛ چون راوی از معصوم به دو شکل است: یک راوی بلا واسطه است، مثلاً زراره می‌گوید: قال صادق علیه السلام. در آنجا راوی حکم خدا را که در قول امام صادق علیه السلام است، نقل می‌کند. لکن اگر راوی از زراره نقل کرد و یا از راوی زراره نقل کرد، در اینجا حکم خدا را نقل نمی‌کند ولی از روایت راوی خبر می‌دهد و روایت راوی حکم شرعی نیست. لذا این بحثی که ما درباره حجیت خبر ثقه در موضوعات می‌کنیم، از مباحثی است که در علم درایه هم باید مورد بحث قرار گیرد که آیا قول راوی و یا اخبار راوی از روایت راوی دیگر هم حجت است یا خیر؟ آن راوی که از معصوم نقل می‌کند، حکم خدا را می‌گوید؛ اما آن راوی که از راوی دیگر نقل می‌کند، او دیگر حکم خدا را مستقیماً نقل نمی‌کند. آنچه را که مستقیم نقل می‌کند روایت راوی است که جزو موضوعات می‌شود. لذا این بحث ما شامل آنجا هم می‌شود. به هر حال بحث ما درباره اخبار از احکام شرعی نیست بلکه بحث ما درباره اخبار از موضوعات است؛ یعنی در حجیت خبر حاکی از موضوع است که این نیز دو بخش دارد:

گاهی ثقه چیزی را عن حدس و گاهی عن حس نقل می‌کند. مثلاً فرض کنید که شاهد بر هلال، شاهد بر یک جنایت، شاهد بر یک قتل، شاهد یک سرقت و یا شاهد بر زنا. این طور شهادت‌ها، شهادت بر موضوع است؛ به عبارتی این طور اخبار، اخبار از موضوع است. اخبار از این گونه موضوعات، اخبار عن حس است؛ یعنی کسی که شهادت می‌دهد و می‌گوید من دیدم که این شخص سرقت کرد، من دیدم که او مرتکب فلان جنایت شد و شهادت می‌دهم یعنی این اخبار از موضوع است؛ منتها اخبار حسی از موضوع است. بحثی که ما از اخبار خبریّت و یا اجتهاد یک عالم یا از مصداقیت یک شخص برای فقیه عادل می‌کنیم، اخبار عن حس نیست؛ بلکه اخبار عن حدس است. چون هر جایی که رجوع شما، رجوع به کارشناس باشد، قول و اخبار او، اخبار اجتهادی است؛ اخبار از رأی و نظر است و لذا اخبار او اخبار عن حدس می‌شود. بحث ما در این باره است که آیا اخبار عن حدس از موضوعات حجیت دارد یا خیر؟

اجمالاً آنچه مسلم است قیام سیره عقلایی قطعی بر حجیت اخبار ثقه در موضوعات است. به طور کلی این موضوع جای بحث ندارد که سیره عقلا بر آن است که به خبر ثقه در موضوعات عمل می‌کنند. معنای حجیت این است؛ یعنی ترتیب اثر دادن. معنی حجیت این است که خبر ثقه را به منزله علم می‌دانند و به آن عمل می‌کنند و ترتیب اثر می‌دهند؛ چه اینکه اخبار ثقه، اخبار حسی از موضوعات باشد، چه اخبار حدسی از موضوعات باشد. لذا سیره عقلایی قطعی قائم بر ترتیب اثر است. فرض کنید اگر کسی از خطری خبر داد و او فردی ثقه بود، مثل روایات اعلام اسلام توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای قریش و اهل مکه [به آن تربیت اثر می‌دهند]. در روایات آمده و مسلم است که وقتی حضرت خواستند رسالت خود را اعلام کنند و مردم را دعوت به پذیرش رسالت خود کنند، با کلامی به این مضمون شروع کردند که اگر من به شما از خطری که از پشت این کوه می‌آید خبر بدهم، آیا قبول می‌کنید یا خیر؟ همه گفتند: بله! تو فردی امین هستی و اگر خبر بدهی از تو می‌پذیریم. بعد حضرت فرمود: حالا که این چنین است، من به شما خبر می‌دهم که «ان لا اله الا الله و انی رسول لکم بین یدئ عذاب شدید»^۱ مردم مواظب باشید که اگر ایمان نیاورید، عذاب شدیدی در انتظار شماست. به هر حال اینکه حضرت از اینجا شروع کردند، معلوم می‌شود که در مرتکز همه عقلا و در سیره آن‌ها چنین بوده که اگر فرد ثقه از خطری خبر می‌داد، آن را اخذ می‌کردند. این سیره، سیره قطعی است و این سیره قطعی اعم از آن است که این اخبار عن حدس یا اخبار عن حس باشد. اخبار عن حس معلوم است که اگر ثقه‌ای خبر داد که خطری متوجه شماست، فرد به آن عمل می‌کند و اگر کسی ترتیب اثر نداد، مورد مذمت

۱. سبا: ۴۶ قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ بگو: من شما را فقط به یک حقیقت اندرز می‌دهم [و آن] اینکه دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید، سپس درباره رفیقان [محمّد که عمری با پاکی، امانت، صدق و درستی در میان شما زندگی کرده است] بیندیشید که هیچ‌گونه جنونی ندارد، او برای شما از عذاب سختی که پیش‌روست، جز بیم‌دهنده‌ای نیست.

واقع می‌شود که چرا وقتی گفته‌شد که چنین اتفاقی خواهد افتاد، ترتیب اثر ندادی، حتی اگر این اخبار، اخبار عن حدس باشد.

در این باره هم، سیره عقلایی قطعیه در ترتیب اثر به این اخبار وجود دارد؛ هرکسی مریض می‌شود، پیش طبیب ثقه می‌رود. وقتی که یک طبیب، طبیب ثقه و قابل اعتماد بود، وقتی گفت: این دارو را بخور و آن دارو را نخور، اگر چنین کنی، چنان می‌شود و اگر نکنی، چنین می‌شود به حرف او ترتیب اثر می‌دهند. اخبار طبیب، اخبار عن حدس بوده و اخبار عن حدس نیست. وقتی یک ساختمانی می‌سازند به حرف مهندس عمل می‌کنند اگر مهندس گفت برای این ساختمان چنین مصالحی نیاز است، این جنس مصالح لازم است به حرف او ترتیب اثر می‌دهند و به او عمل می‌کنند. پس سیره عقلایی قطعیه بر حجیت اخبار ثقه از موضوعات است؛ چه اخبار، اخبار عن حدس و چه اخبار عن حدس باشد [سیره عقلا بر حجیت آن است].

سؤال یکی از حضار: وقتی به ثقه اعتماد می‌کنیم، آیا به دلیل اعتماد می‌کنیم یا به قول او؟

استاد: خیر دلیل نمی‌پرسند. معنی اینکه قول اهل خبره حجت است همین است، لذا اگر بخواهید از دلیل سؤال کنید که خود سائل مجتهد می‌شود. اگر سائل بخواهد به استناد دلیل بر قضیه ترتیب اثر بدهد، در اینجا خود او مجتهد شده است؛ وقتی می‌شود گفت رجوع جاهل به عالم و رجوع به اهل خبره که بدون دلیل بر او اعتماد کند؛ یعنی تو او را دلیل قرار داده‌ای. این نکته مهمی است و لذا این را هم باید گاهی به مردم توضیح داد. بعضی‌ها در ذهن مردم این گونه تشکیک می‌کنند. شما باید در تمام مسائل به اهل خبره عمل کنید و این کار دلیل هم نیاز ندارد. من گاهی گفته‌ام؛ در بلاد کفر وقتی قانونی را قانون‌گذار وضع می‌کنند، آن را می‌پذیرند و دیگر نمی‌آیم سؤال کنند: برای چه و به چه دلیل؟ وقتی قانون، تبدیل به قانون شد، کسی که نظام را پذیرفته، آن را هم می‌پذیرد و دیگر از دلیل آن سؤال نمی‌کند. ولی وقتی به احکام شرعی و قوانین شرعی می‌رسند، می‌گویند: خیر! ما نمی‌توانیم کورکورانه اطاعت کنیم. باید بدانیم که فلسفه و علت آن چیست. این از همان وسوسه‌های شیطانی و مغالطه‌های بسیار باطلی است که انجام می‌دهند. وقتی تو کسی را به قانون‌گذاری پذیرفتی، وقتی گفتی خدا قانون‌گذار است «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله» معنی شهادت بر توحید، پذیرش فرمانروایی خداست و به معنی این است که حق اطاعت دارد و فرمان او نافذ است. وقتی رسول خدا را به رسالت پذیرفتی؛ یعنی آنچه این رسول می‌گوید همان فرمان خداست. دیگر اگر سؤال کنید چرا چنین و چنان می‌کنی، به چه دلیل این حکم را صادر کردی، این به معنی عدم اطاعت است. این فرمان‌برداری نیست. لذا در روایت داریم که اگر رسول خدا حکمی را صادر کرد و کسی گفت چرا این حکم این‌طور است و

چرا بیشتر یا کمتر نشد، این به معنی خروج از ایمان به رسالت رسول خداست و فقط در مورد رسالت رسول خدا نیست.

بنابراین یک امر عقلایی است و در جوامع عقلایی رایج و ساری است. وقتی کسی را به قانون‌گذاری پذیرفتی و برای او حق قانون‌گذاری قائل شدی و اگر قانونی را تصویب کرد، به دلیل اینکه او این قانون را تصویب کرده، برای تو واجب‌الاجراست. نه به خاطر اینکه این قانون دلیلی دارد و برای چه تصویب شده است؛ بلکه فقط به این دلیل که قانون‌گذار، حق قانون‌گذاری دارد. در اینجاست که ما گفتیم باید مسئله حق اطاعت ثابت شود؛ و کسی که فرمان می‌دهد باید حق فرمان دادن داشته باشد. اینجا جای استدلال است و باید دلیل داشته باشد. درجایی که سؤال در مورد این است که آیا این قانون‌گذار حق قانون‌گذاری دارد یا خیر، می‌شود استدلال کرد. آن وقت غربی‌ها درجایی که باید استدلال کرد، می‌گویند: استدلال نکنید! به چه دلیل یک عده جمع می‌شوید و پارلمان درست می‌کنید و برای مردم قانون تصویب می‌کنید و آن‌ها را الزام می‌کنید که به آن عمل کنند؟! چه کسی به شما چنین حقی را داده است؟ اگر مردم داده‌اند [غلط است] زیرا مردم چنین حقی را برای خودشان ندارند. اگر چنین حقی را داشتند، خودشان برای خود قانون‌گذاری می‌کردند. کسی حق قانون‌گذاری بر خود را ندارد، چه برسد به اینکه بخواهد برای دیگری حق قانون‌گذاری قائل شوند. آن وقت این پارلمان شما با انتخاب مردم چگونه حق قانون‌گذاری پیدا می‌کند؟! «فاقد الشيء لا يعطيه» این از مسلمات است. درجایی که جای استدلال است، می‌گویند: ما باید دگماتیست باشیم.

به هر حال همین است و باید جایی باشد که در عمل قانون‌گذاری کند. ما باید این موضوع را به عنوان یک موضوع اصلی بپذیریم. چرا باید قانون‌گذاری کند و چه کسی حق قانون‌گذاری دارد؟ این‌ها بحث‌های نظری و تئوریکی است که مفید نیست؛ اما وقتی قانون‌گذار، قانون‌گذاری کرد، قانون لازم‌الاجراست و تخطی از قانون جرم است. کسی حق ندارد سؤال کند که چرا چنین قانونی تصویب شده است و یا اینکه من اول باید بفهمم چرا این قانون تصویب شده تا بعد به آن عمل کنم. می‌گویند قانون، قانون است و تو دیگر حق سؤال از اینکه چرا این قانون تصویب شده است را نداری. وقتی که قانون، قانون شد، باید آن را اجرا کنید.

این واقعیتی است که در بحث‌های قبلی مطرح کردیم که باید یک نقد فراگیری از تمدن غربی انجام بگیرد. اینکه مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم فرمودند: ما وارد چهل سال دوم می‌شویم که این دوره چهل ساله دوم، دوره تمدن‌سازی بر مبنای اسلامی است. ما باید این الگوی تمدن اسلامی را چه از نظر تئوری و چه از نظر عملی پخته کنیم و یک الگوی تمدن اسلامی را نشان دهیم. ما عرض کردیم: بر مبنای فرمان مقام معظم

رهبری، یکی از وظایف حوزه‌ها هم ارائه تمدن اسلامی است؛ منتها چیزی که ما الآن از آن رنج می‌بریم این است که در جهانی زندگی می‌کنیم که این جهان محکوم به یک تمدن خاص و محکوم به یک حاکمیت است. علت اینکه ما همیشه با مشکل مواجه می‌شویم چیست؟ چرا در اقتصاد با مشکل مواجه می‌شویم؟ چرا در سیاست همواره مورد دشمنی واقع می‌شویم؟ چرا علیه ما جنگ می‌شود؟ چرا علیه ما توطئه داخلی، توطئه خارجی و توطئه فرهنگی می‌شود؟ چون ما داریم در یک جامعه جهانی که یک تمدنی بر آن حاکمیت دارد و برخلاف این جریان حاکم، جریان اجتماعی نویی را می‌آفرینیم. لذا جریان حاکم دارد علیه ما مقاومت می‌کند. ما در حال ایجاد تغییر هستیم و او دارد مقاومت و دفاع می‌کند. تهاجم درواقع از ما شروع شده است. طبیعت انقلاب، طبیعت تهاجم به نظام حاکم بر جهان است. لذا ابتدا باید اعتبار این نظام حاکم را زیر سؤال ببریم و آن را از اعتبار و استحکام بپندازیم. باید حق اعمال حاکمیت او بر خودمان را زیر سؤال ببریم و آن را نقد کنیم. حرفی که ما در بحث قبلی زدیم، بسیار جدی است؛ منتها بعضی متوجه نیستند و فکر می‌کنند که حرفی شعاری است. شعار نیست و خیلی هم جدی است. لذا من به شما می‌گویم: همه شما یا اکثر شما اهل فکر، اهل قلم و اهل نوشتن هستید پس به این مسئله بپردازید. حتی اگر یک گروه از بین شما تشکیل شود و هر قسمت از این گروه به یک بخش از نقد تمدن غربی بپردازد. یکی بخش سیاسی تمدن غرب را بررسی کند، یکی زیرساخت‌های فکری این تمدن را نقد کند و ببیند چه زیرساخت منطقی و چه زیرساخت اندیشه‌ای دارد. زیرساخت را نقد کند و بعد روبناهای این زیرساخت را اعم از ساختار سیاسی، ساختار فرهنگی، ساختار اقتصادی را بررسی کند. خیلی انسان با حقایق عجیب مواجه می‌شود. متوجه می‌شود که این‌ها همه بشریت را واژگون کرده‌اند.

البته در مورد قانون هم باید گفت که اصلاً یک قانون اعتبار خود را از شرعی بودنش می‌گیرد؛ منتها بنا بر آنچه در روایت آمده که: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْعَى السُّلْطَانَ مَا لَا يَزِعُ بِالْقُرْآنِ»^۱ یعنی شما اگر قرآن را به تنهایی بیاورید، مردم کمتر به آن عمل می‌کنند، اما اگر در کنار این قرآن یک سلطان باشد، در کنار آن قدرت اجرایی باشد، این قدرت اجرایی است که مردم را از گناه باز می‌دارد. قرآن به تنهایی نمی‌تواند از گناه مردم جلوگیری کند. بلکه عده‌ای که خودشان خیلی پایینند به معیارها هستند، توسط قرآن از گناه بازداشته می‌شوند؛ ولی اگر بخواهد جامعه، جامعه‌ای باشد که قانون در آن اجرا شود، احتیاج به ولایت یعنی احتیاج به سلطان دارد. لذا اجرای

۱. التفسیر الوسیط لطنطاوی طنطاوی، محمد سید، ج ۱۰، ۳۳۳

حکم خدا علی الارض - ما همیشه گفته‌ایم که معنی علی الارض، حاکمیت اجتماعی است - «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۱ یعنی خلیفه اجرای حکم خدا در جامعه

معنی حجیت قول اهل خبره این است که چون اهل خبره این حرف را می‌زنند، لذا واجب‌الاجرا می‌شود. لذا اگر کسی به قول اهل خبره عمل نکند، او را سرزنش و مذمت می‌کنند. پس قول اهل خبره نزد عقلا حجت است؛ چه این اخبار اهل خبره در موضوعات، اخبار مستند به حس و چه به حدس باشد. بگوید: دیدم که این کشت، دیدم که این برد، دیدم که فلانی این کار را کرد و یا اخبار مستند به حدس باشد. اینکه شخص کارشناس ثقه و قابل اعتماد باشد، مثلاً طبیبی باشد و بگوید مریضی شما این است. نباید این کار را انجام بدهید. این را نباید بخورید، این را باید بخورید. دیگر کسی نمی‌تواند از طبیب سؤال کند که چرا شما می‌گویید روزانه دو قرص بخور؟ من می‌خواهم سه تا بخورم! اصلاً نمی‌خواهم بخورم! می‌گوید: من طبیب هستم! تو چرا می‌گویی: چرا؟ حتی بعضی از پزشکان بدشان می‌آید که مریض سؤال کند که چرا من باید این کار را انجام بدهم. حق هم دارد؛ یعنی می‌گوید وقتی تو به من مراجعه کردی و من را به عنوان طبیب مورد اعتماد قبول داری، دیگر نباید سؤال کنی. اگر هم قبول نداری، چرا مراجعه کردی؟ این مسئله مهمی است که سؤال پرسیدن از احکام الهی به معنی این است که برای خدا حق قانون‌گذاری قائل نیستی. اگر خدا حق قانون‌گذاری داشته باشد، معنی حق قانون‌گذاری او این است. معنی حجیت قول اهل خبره این است که چون قول اهل خبره است، باید از آن تبعیت شود. به هر حال این سیره عقلایی قطعی است. مؤیداتی دارد که در شرع نه تنها از سیره عقلایی قطعی رد نشده بلکه مورد تأیید شارع هم بوده است. ما ابتدا چند روایت درباره اخبار از موضوع در حدسیات متعرض می‌شویم و به چند روایت هم از اخبار از موضوع در حدسیات اشاره می‌کنیم.

بحث ما درباره ذیل روایت است که می‌فرماید: «وَالْوَكَّالَةُ ثَابِتَةٌ حَتَّى يَبْلُغَهُ الْعَزْلُ عَنِ الْوَكَّالَةِ بِثِقَةٍ يُبْلَغُهُ أَوْ يُشَافَهُ بِالْعَزْلِ عَنِ الْوَكَّالَةِ»^۲. روایت درباره این است که می‌گوید: شخصی وکیل معین کرد که برای او کاری انجام دهد؛ مثلاً عقد بیع انجام بدهد. او هم رفت و انجام داد. بعد شخص موکل او را عزل می‌کند. خبر

۱. ص: ۲۶ یا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَوْمَ نَسُوءِ يَوْمِ الْحِسَابِ

۲. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ وَكَّلَ آخَرَ عَلَى وَكَّالَةٍ فِي أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ أَشْهَدَ لَهُ بِذَلِكَ شَاهِدَيْنِ فَقَامَ الْوَكِيلُ فَخَرَجَ لِأَمْرٍ فَقَالَ أَشْهَدُوا أَنِّي قَدْ عَزَلْتُ فَلَانًا عَنْ الْوَكَّالَةِ فَقَالَ إِنْ كَانَ الْوَكِيلُ أَمَضَى الْأَمْرِ الَّذِي وَكَّلَ فِيهِ قَبْلَ الْعَزْلِ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاقِعٌ مَاضٍ عَلَى مَا أَمَضَاهُ الْوَكِيلُ كَرَاهٍ الْمُوَكَّلِ أَمْ رَضِيَ. قُلْتُ فَإِنَّ الْوَكِيلَ أَمَضَى الْأَمْرِ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ الْعَزْلُ أَوْ يُبْلَغَهُ أَنَّهُ قَدْ عَزَلَ عَنِ الْوَكَّالَةِ قَالَ الْأَمْرُ عَلَى مَا أَمَضَاهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لَهُ فَإِنْ بَلَغَهُ الْعَزْلُ قَبْلَ أَنْ يُمَضَى الْأَمْرُ ثُمَّ ذَهَبَ حَتَّى أَمَضَاهُ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ قَالَ نَعَمْ إِنَّ الْوَكِيلَ إِذَا وَكَّلَ ثُمَّ قَامَ عَنِ الْمَجْلِسِ فَأَمَرَهُ مَاضٍ أَبَدًا وَ الْوَكَّالَةُ ثَابِتَةٌ حَتَّى يَبْلُغَهُ الْعَزْلُ عَنِ الْوَكَّالَةِ بِثِقَةٍ يُبْلَغُهُ أَوْ يُشَافَهُ بِالْعَزْلِ عَنِ الْوَكَّالَةِ.

وسائل الشيعة، ج ۱۹، ص: ۱۶۲

می‌دهد که من به آن وکالتی که به من دادی عمل کردم و آن را انجام دادم؛ ولی او می‌گوید که من قبول ندارم. سائل، سؤال می‌کند: آیا این کاری که وکیل انجام داده نافذ است یا خیر؟ حضرت می‌فرماید: «والوكالة ثابتة حتی يبلغه العزل» وکالت همچنان ثابت است تا وقتی که خبر عزل را به او بدهند. تا وقتی که ابلاغ خبر عزل به او نرسیده، وکالت او نافذ است و عملی که بر مبنای این وکالت انجام می‌دهد، نافذ است.

این بلوغ عزل از وکالت و یا رساندن این خبر باید چگونه باشد؟ حضرت می‌فرماید: «بثقة يبلغه أو يشافه» «یشافه بالعزل عن الوكالة» یا به صورت شفاهی به او بگوید که من تو را عزل کردم یا به یک فرد ثقة بگوید: تو برو و خبر عزل او را به او برسان. اینجا حضرت دارد بر اخبار ثقة از موضوع را که همان عزل از وکالت باشد، اثر بار می‌کند. این خود روایتی است که دلالت بر حجیت اخبار ثقة از موضوع دارد؛ البته این اخبار، اخبار عن حس است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم